**(مز ) عالم وجود بدايتی ندارد**

**" مبدأ انسان "**

بدانکه يک مسأله از غوامض مسائل الهيّه اينست که اين عالم وجود يعنی اين کون نامتناهی بدايتی ندارد و از پيش بيان اين مطلب شد که نفس اسماء و صفات الوهيّت مقتضی وجود کائناتست هر چند مفصّل بيان شد حالا هم مختصری ذکر ميشود . بدانکه ربّ بی مربوب تصوّر نشود سلطنت بی رعيّت تحقّق ننمايد معلّم بی متعلّم تعيّن نيابد خالق بی مخلوق ممکن نگردد رازق بی مرزوق بخاطر نيايد زيرا جميع اسماء و صفات الهيّه مستدعی وجود کائناتست . اگر وقتی تصوّر شود که کائناتی ابداً وجود نداشته است اين تصوّر انکار الوهيّت الهيّه است و ازين گذشته عدم صرف قابل وجود نيست اگر کائنات عدم محض بود وجود تحقّق نمی يافت لهذا چون ذات احديّت يعنی وجود الهی ازلی است سرمديست يعنی لا اوّل له و لا آخر له است البتّه عالم وجود يعنی اين کون نامتناهی را نيز بدايت نبوده و نيست . بلی ممکن است جزئی از اجزاء ممکنات يعنی کره ای از کرات تازه احداث شود يا اينکه متلاشی گردد امّا سائر کره های نامتناهی موجود است عالم وجود بهم نميخورد منقرض نميشود بلکه وجود باقی و برقرار است و چون کره ای از اين کرات بدايتی دارد حکماً نهايتی دارد زيرا از برای هر ترکيبی چه کلّی چه جزئی لابدّ از تحليل است نهايتش اين است که بعضی ترکيبها سريع التّحليل است و بعضی بطیء التّحليل و الّا ممکن نيست شيئی ترکيب شود بتحليل نرود . پس بايد بدانيم که هر موجودی از موجودات عظيمه در بدايت چه بوده شبهه ای نيست که در ابتدا مبدأ واحد بوده است مبدأ نمی شود که دو باشد زيرا مبدأ جميع اعداد واحد است دو نيست و دو محتاج بمبدأ است . پس معلوم شد که در اصل مادّه واحده است آن مادّه واحده در هر عنصری بصورتی درآمده است لهذا صور متنوّعه پيدا شده است و چون اين صور متنوّعه پيدا شد هر يک ازين صور استقلاليّت پيدا کرد عنصر مخصوص شد . امّا اين استقلاليّت در مدّت مديده بحصول پيوست و تحقّق و تکوّن تامّ يافت پس اين عناصر بصور نامتناهی ترکيب و ترتيب و امتزاج يافت يعنی از ترکيب و امتزاج اين عناصر کائنات غير نامتناهی پيدا شد اين ترکيب و ترتيب بحکمت الهيّه و قدرت قديمه بيک نظم طبيعی حاصل گشت و چون بنظم طبيعی در کمال اتقان و مطابق حکمت در تحت قانون کلّی ترکيب و امتزاج يافت واضح است که ايجاد الهی است نه ترکيب و ترتيب تصادفی زيرا که ايجاد اينست که از هر ترکيبی کائنی موجود شود امّا از ترکيب تصادفی هيچ کائنی موجود نگردد . مثلاً اگر بشر با وجود عقل و ذکا عناصريرا جمع کند ترکيب کند چون بنظم طبيعی نيست لهذا کائن حيّ موجود نشود اين جواب سؤال مقدّره است که اگر بتصوّر آيد و بخاطر خطور کند که چون اين کائنات از ترکيب و امتزاج اين عناصر است ما هم اين عناصر را جمع ميکنيم و امتزاج ميدهيم يک کائنی موجود ميشود اين تصوّر خطاست زيرا اين ترکيب اصلی ترکيب الهی است و امتزاج را خدا ميدهد و بر نظم طبيعی است و ازين جهت از اين ترکيب يک کائنی موجود شود و وجودی تحقّق يابد امّا از ترکيب بشر ثمری حاصل نگردد زيرا بشر ايجاد نتواند . باری گفتيم که از ترکيب عناصر و امتزاج و نحويّت ترکيب و موازين عناصر و مفاعيل سائره ، صور و حقائق غير متناهی و کائنات نامحصور پيدا شد . امّا اين کره ارض بهيأت حاضره واضح است که يک دفعه تکوّن نيافته است بلکه بتدريج اين موجود کلّی اطوار مختلفه طيّ نموده تا آنکه باين مکمّليّت جلوه يافته و موجودات کلّيّه بموجودات جزئيّه تطبيق ميشود و قياس گردد زيرا موجود کلّی و موجود جزئی کلّ در تحت يک نظم طبيعی و قانون کلّی و ترتيب الهی هستند . مثلاً کائنات ذرّيّه را در نظام عمومی مطابق اعظم کائنات عالم يابی واضح است که از يک کارخانه قدرت بر يک نظم طبيعی و يک قانون عمومی تکوّن يافته لهذا قياس بيکديگر گردند . مثلاً نطفه انسان در رحم مادر بتدريج نشو و نما نموده بصور و اطوار مختلفه درآمده تا آنکه در نهايت درجه جمال ببلوغ رسيده بهيأت مکمّليّت در نهايت لطافت جلوه نموده بهمچنين تخم اين گل که مشاهده مينمائيد در بدايت شیء حقيری در نهايت صغيری بوده در رحم زمين نشو و نما نموده و بصور مختلفه در آمده تا آنکه در کمال طراوت و لطافت در اين رتبه جلوه کرده . بهمين قسم واضح است که اين کره ارض در رحم عالم تکوّن يافته و نشو و نما نموده و بصور و حالات مختلفه در آمده تا بتدريج مکمّليّت را يافته و بمکوّنات نامتناهيه تزيين جسته و در نهايت اتقان جلوه نموده است . پس واضح است که آن مادّه اصليّه که بمنزله نطفه است عناصر مرکّبه ممتزجه اوّليّه آن بوده آن ترکيب بتدريج در اعصار و قرون نشو و نما کرده و از شکل و هيأتی بشکل و هيأت ديگر انتقال نموده تا باين مکمّليّت و انتظام و ترتيب و اتقان بحکمت بالغه حضرت يزدان جلوه نموده . باری بر سر مطلب رويم که انسان در بدو وجود در رحم کره ارض مانند نطفه در رحم مادر بتدريج نشو و نما نموده و از صورتی بصورتی انتقال کرده و از هيأتی بهيأتی تا آنکه باين جمال و کمال و قوی و ارکان جلوه نموده در بدايت يقين است که باين حلاوت و ظرافت و لطافت نبوده است بلکه بتدريج باين هيأت و شمايل و حسن و ملاحت رسيده است مثل نطفه انسان در رحم مادر شبهه ای نيست که نطفه بشر يک دفعه اين صورت نيافته و مظهر فتبارک اللّه احسن الخالقين نگشته لهذا بتدريج حالات متنوعّه پيدا نموده و هيأتهای مختلفه يافته تا اينکه باين شمائل و جمال و کمال و لطافت و حلاوت جلوه نموده . پس واضح و مبرهن است که نشو و نمای انسان در کره ارض باين مکمّلی مطابق نشو و نمای انسان در رحم مادر بتدريج و انتقال از حالی بحالی و از هيأت و صورتی بهيأت و صورتی ديگر بوده چه که اين بمقتضای نظام عمومی و قانون الهی است يعنی نطفه انسان احوالات مختلفه پيدا کند و درجات متعدّده قطع نمايد تا اينکه بصورت فتبارک اللّه احسن الخالقين رسيده آثار رشد و بلوغ در آن نمايان گردد . بهمچنين در بدو وجود انسان در اين کره ارض از بدايت تا باين هيأت و شمايل و حالت رسيده لابدّ مدّتی طول کشيده درجاتی طيّ کرده تا باين حالت رسيده ولی از بدو وجودش نوع ممتاز بوده است مثل اينکه نطفه انسان در رحم مادر در بدايت بهيأت عجيبی بوده اين هيکل از ترکيبی بترکيبی از هيأتی بهيأتی از صورتی بصورتی انتقال نموده است تا نطفه در نهايت جمال و کمال جلوه نموده است امّا همان وقتی که در رحم مادر بهيأت عجيبی بکلّی غير ازين شکل و شمائل بوده است نطفه نوع ممتاز بوده است نه نطفه حيوان و نوعيّتش و ماهيّتش ابداً تغيير نکرده . پس بر فرض اينکه اعضای اثری موجود و محقّق گردد دليل بر عدم استقلال و اصالت نوع نيست نهايتش اينست که هيأت و شمائل و اعضای انسان ترقّی نموده است ولی باز نوع ممتاز بوده انسان بوده نه حيوان . مثلاً اگر نطفه انسان در رحم مادر از هيأتی بهيأتی انتقال نمايد که هيأت ثانيه ابداً مشابهتی بهيأت اوّليّه ندارد آيا دليل بر آنست که نوعيّت تغيير يافته و حيوان بوده و اعضا نشو و ترقّی کرده تا آنکه انسان شده است ؟ لا و اللّه . باری اين رأی و فکر چه قدر سست است و بی بنيانست زيرا اصالت نوع انسان و استقلاليّت ماهيّت انسان واضح و مشهود است و السّلام .